



شهادت طلبی در سیر عملی جمعیت فدائیان خلق

هرگز نمیرد آنکه کله پاشش زنگه نشد به عشق...

هادی مازندرانی

اشاره:

«اولین بار که واژه شهادت را عاشقانه شنیدم، از دهان شهید نواب صفوی بود، در حالی که من طلبه جوان بودم.» این جمله، متعلق به رهبر فرزانه انقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای است که در وصف روحیه شهادت‌طلبی شهید نواب صفوی بیان کردند. واقعیت آن است که در تاریخ ایران، نام سیدمجتبی نواب صفوی و یارانش که بعدها به «جمعیت فدائیان اسلام» شهرت یافتند، با واژه «شهادت» و «شهادت‌طلبی» گره خورده است. به تعبیر آیت‌الله مصباح یزدی، «نواب و یارانش «روحیه شهادت‌طلبی» را در جامعه احیاء کردند.» جمعیت فدائیان اسلام به رهبری روحانی جوان و پرشوری به نام سیدمجتبی نواب صفوی، نقش انکارناپذیری در جریان‌ها و حرکت‌های سیاسی دهه پر التهاب ۲۰ و سال‌های ابتدایی دهه ۳۰ شمسی داشتند. مبارزه با بدخواهان و کج‌اندیشان و زیر پا گذاردگان منافع ملی و احکام اسلامی از قبیل کسروی، عبدالحسین هژیر، علی رزم‌آراء، حسین علاء و در یک کلام حکومت منحوس پهلوی که با به خطر افتادن جان اعضای این جمعیت همراه بود، سرلوحه عمل سیاسی و اعتقادی نواب و یارانش قرار گرفت و بدین گونه بود که با آغوش باز، به استقبال «مرگ مقدس» رفتند و شهید شیرین شهادت را نوشیدند تا «عند ربهم یرزقون» شوند. از این رومی توان گفت که واژه «شهادت‌طلبی» و گریز از عاقبت‌طلبی؛ همواره با نام و مرام جمعیت فدائیان اسلام و به ویژه رهبر جوان و پرشور آن عجین بوده است.

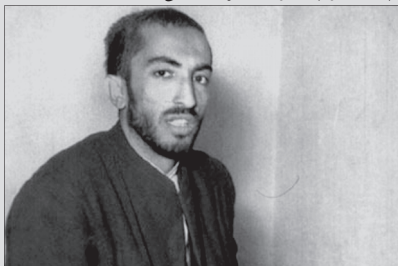
شهید سیدمجتبی نواب صفوی رهبر جمعیت فدائیان اسلام



شهید نواب صفوی در حضور آیت‌الله کاشانی



شهید نواب صفوی در منزل شخصی



فدائیان اسلام در آئینه تاریخ

تشکیل گروه فدائیان اسلام توسط روحانی جوان و آگاه؛ سیدمجتبی نواب صفوی، معلول عوامل و پیش‌زمینه‌هایی است. این گروه هر چند در سال‌های ابتدایی حکومت محمدرضا پهلوی اعلام موجودیت کرده، اما زمینه‌های شکل‌گیری آن به نوعی، معلول وقایع پیش از شهریور ۱۳۲۰ و شروع پادشاهی محمدرضا شاه است. با پیروزی انقلاب مشروطه و پایان نسبی دوران خودکامگی شاهان قاجار و حاکمیت قانون؛ فضای جدیدی در شاکله حاکمیت ایران به وجود آمد. تحدید قدرت دربار و ایجاد عدالتخانه و تشکیل نظام پارلمانی که تا پیش از آن سابقه نداشت، بر تغییرات فراوان در نظام حکومتی ایران صحنه می‌گذاشت. هر چند این انقلاب به آفات و آسیب‌هایی از قبیل انزوای علما و روحانیون و نخبگان مبتلا شد، اما هر چه بود، ایجاد فضای مطلوب نسبی در حاکمیت و کاهش خودکامگی پادشاه؛ از ثمرات مهم انقلاب مشروطه به شمار می‌آمد، اما با کودتای رضاخان و آغاز حکومت سلسله پهلوی، انقلاب مشروطه با بن‌بستی بزرگ مواجه شد.

آغاز حکومت رضاخان، مساوی با شروع دوباره استبداد و خودکامگی و قانون‌گریزی بود. خفقان بی‌مانند حکومت رضاشاه، عملاً انقلاب مشروطه را با شکست مواجه ساخته بود. این استبداد و مطلق‌العنان بودن، دست

دیکتاتور پهلوی را برای اجرای هر کاری باز می‌گذاشت، به ویژه آنکه اندیشه ضد دینی وی موجب می‌شد تا با توجه به فضای رعب و وحشت و اختناق موجود، رویه دین‌ستیزانه رضاخان نیز علنی شود. وی با برنامه‌ریزی خاص و حساب شده، توانست به تدریج تا سال ۱۳۱۵ هجری شمسی، با وجود این که در قوانین کشور هنوز عنصر اسلامی مشهود بود، روحانیون را عملاً از حیطه قضاوت و دادگستری، امور ثبت اسناد و املاک، حوزه تعلیم و تعلم، نظارت بر موقوفات و نهادهایی از این قبیل کنار گذارد.^۱ تلاش بی‌وقفه رضاخان در جهت استحاله فرهنگی و مذهب‌زدایی از پیکره جامعه ایران، هر چند با مقاومت عالمان وارسته‌ای از قبیل آیت‌الله سیدحسین مدرس، حاج‌آقا نورالله نجفی اصفهانی، آیت‌الله محمدتقی بافقی و ... مواجه شد، اما این همه مساعی مجاهدانه عالمان دین، ره به جایی نبرد و دیکتاتور نوظهور ایران، با قدرت تمام به محو دین و روحانیت همت گماشت و به گونه‌ای کاملاً مشهود، تز جدایی دین از سیاست [سکولاریسم] حاکم گردید. سیاست دین‌ستیزانه رضاشاه با اجرای طرح‌هایی از قبیل: «اشاعه تجددگرایی غربی»، «طرح متحدالشکل نمودن البسه»، «طرح تصدیق طلبگی»،^۲ «کشف حجاب»، «تأسیس سازمان پرورش افکار»،^۳ «منع برگزاری شعائر دینی از قبیل عزاداری و...» به منصفه ظهور رسید؛

اما بی‌گمان می‌توان نقطه اوج مقابله و مبارزه رضاشاه با دین و روحانیت را در پرورش و حمایت از دگراندیشان دین‌ستیزی از قبیل «کسروی»، «حکمی‌زاده» و ... قلمداد کرد. در این میان، فعالیت‌های کسروی گسترده‌تر و حساب شده‌تر از سایر دگراندیشان بود. او با حمایت مستقیم و غیر مستقیم حکومت، در سال ۱۳۱۲ به انتشار ماهنامه «پیمان» همت گماشت و به مدت نه سال، به ترویج اندیشه‌های دین‌ستیزانه خود پرداخت.

با سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، اختناق حاکم بر جامعه و به ویژه جامعه مذهبی رخت بریست، چرا که محمدرضا شاه جوان، قدرت لازم جهت برخورد با مخالفان خود را نداشت. در دهه ۱۳۲۰، همزمان با هرج و مرج در فضای جامعه، شاه جوان نیز در ضعف مفرط به سر می‌برد. این گونه شد که با باز شدن نسبی فضا، گروه‌های سرکوب شده در عصر رضاشاه، به ویژه گروه‌های مذهبی، دوباره احیا شده و به فعالیت مشغول شدند. این فعالیت با تشکیل و راه‌اندازی تشکل‌های مذهبی، رنگ جدی به خود گرفت. یکی از این تشکل‌ها «جمعیت فدائیان اسلام» بود.

جمعیت فدائیان اسلام به رهبری سیدمجتبی نواب صفوی، به عنوان جریانی اسلامگرا و تشکلی اسلامی، سیاسی، مذهبی؛ در صحنه سیاست کشور ظاهر گشت. هدف اولیه «جمعیت»، دفاع از اسلام در مقابل

شهید نواب صفوی در جمع فدائیان اسلام



شهید سیدمجتبی نواب صفوی رهبر جمعیت فدائیان اسلام



شهید نواب صفوی در جمع فدائیان اسلام



شهید سیدحسین امامی / عضو جمعیت فدائیان اسلام



شهید خلیل طهماسبی / عضو جمعیت فدائیان اسلام



شهید سیدمجتبی نواب صفوی رهبر جمعیت فدائیان اسلام



جریانات انحرافی غیر دینی در جامعه، به ویژه جریان کسروی گری و مبارزه با اندیشه‌های انحرافی وی و گروهی به نام «با هماد آزادگان» بود. گرچه در این دوران احزاب چپ همچون حزب توده، به اوج فعالیت سیاسی خود نزدیک می‌شدند، لیکن این جمعیت خطر کسروی گری را برای جامعه آن روز، بزرگ‌ترین خطر ضد دینی می‌دانست و اولین مبارزه سیاسی خود را که بیشتر جنبه مذهبی داشت، به مبارزه با کسروی اختصاص داد تا جایی که با اقدام مسلحانه، کسروی از میان برداشته شد و این جمعیت به هدف اولیه خود نائل آمد. بعدها نیز این جریان با برآورد اوضاع، با معاندان به حریم دین و مملکت، مقابله می‌نمود که شرح همه این احوال، از حوصله این مقال خارج است.

نواب صفوی؛ شهادت طلب زمان شناس

سیدمجتبی نواب صفوی، رهبر جمعیت فدائیان اسلام، سال ۱۳۰۳ ش، در خانواده‌ای روحانی در تهران دیده به جهان گشود. دوران تحصیل وی در دبستان حکیم نظامی و دبیرستان صنعتی آلمانی‌ها سپری شد و همزمان در مسجد قندی خانی آباد و مدرسه مروی، به فراگیری علوم حوزوی پرداخت. او هر چند با اتمام تحصیلاتش در مدرسه صنعتی، به استخدام شرکت نفت درآمد و پس از مدت کوتاهی به آبادان منتقل شد، اما پس از چندی، به ادامه‌ی دروس حوزوی

پرداخت و با عزیمت به حوزه علمیه نجف اشرف، به تکمیل تحصیلات حوزوی همت گماشت. وی پس از سه سال و اندی حضور در نجف، جهت مقابله با افکار کج اندیشانه منحرفانی از قبیل کسروی، به ایران بازگشت و سال ۱۳۲۴ جمعیت فدائیان اسلام را پایه‌ریزی و بنا نمود.

وی به دنبال مجموعه فعالیت‌های فرهنگی، به این نتیجه رسیده بود که فعالیت فرهنگی به تنهایی کافی نیست؛ بلکه باید با تشکیل گروهی رزمنده ضربتی، در مقابل تهاجمات ایستاد. به همین منظور جمعیت فوق را تأسیس نمود.^۶ این جمعیت، بدون اتکاء به دول خارجی و وابستگی به نظام‌های حزبی داخلی و خارجی و نیز بدون ایجاد ارتباط و یا حمایت از سوی نهضت‌ها و جمعیت‌های اسلامی در جهان اسلام و تنها با محوریت و رهبری شخص نواب صفوی شکل گرفت و به صورت تشکیلات غیر منسجم حزبی، متشکل از مؤسسين اولیه آن، فعالیتش را آغاز کرد و در جریان مبارزات سیاسی با گروه‌های جریان‌ساز انحرافی و هیئت حاکمه، هواداران و طرفداران بسیاری پیدا کرد. این جمعیت در طی مبارزات سیاسی خود، به جز مواردی که به دنبال انجام عملیات مسلحانه بود، ناچار به مبارزات سیاسی مخفیانه روی آورد و اغلب به شکل هیئتی از جوانان غیور،

مؤمن و متدین با تعصبات مذهبی و به صورت علنی، به فعالیت خود ادامه داد.^۶ سیدمجتبی نواب صفوی، پس از عمری - هر چند کوتاه - مبارزه در راه احیای شعائر دینی و دیکتاتوری پهلوی دوم، عاقبت به همراه جمعی از یارانش؛ ۲۷ دی ماه ۱۳۳۴ توسط دژخیمان رژیم شاهنشاهی به شهادت رسید.

شهادت طلبی؛ شعار و عمل فدائیان اسلام

به تعبیر شهید نواب صفوی، ابتدا نام این جمعیت، «جمعیت مبارزه با بی‌دینی» بود، ولی بعدها به «جمعیت فدائیان اسلام» تغییر نام داد.^۷ واقعا علت این تغییر نام چه بود؟ وی از آن جهت نام این جمعیت را «فدائیان اسلام» گذاشت که یقین داشت در راه مبارزه بزرگی که در پیش دارد، همه گونه فداکاری لازم است ولو آنکه به فدا شدن جمعی منجر شود.^۸ در واقع نواب صفوی، عنصر «شهادت طلبی» را به عنوان پایه و اساس جریان خود قرار داده بود. بر همین اساس، پس از شکل‌گیری این جمعیت، در اولین اعلامیه رسمی خود، شهادت طلبی را جزو مؤلفه‌های لاینفک خود و یارانش قلمداد کرد: «...ای خائنین حقیقت پوش و حق کش و ای رنگ‌بازان منافق! آزاده‌ایم و بیداریم، می‌دانیم و ایمان به خدا داریم و نمی‌ترسیم «لا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یُرزقون»؛ گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مردگانند؛

شهید نواب صفوی در جمع فدائیان اسلام



شهید نواب صفوی در جمع فدائیان اسلام



رضاخان



شهید سیدمجتبی نواب صفوی پس از دستگیری



شهید سیدمجتبی نواب صفوی پس از دستگیری



شهید سیدمجتبی نواب صفوی پس از دستگیری



نواب صفوی، عنصر «شهادت طلبی» را به عنوان پایه و اساس جریان خود قرار داده بود. بر همین اساس، پس از شکل گیری این جمعیت، در اولین اعلامیه رسمی خود، شهادت طلبی را جزو مؤلفه های لاینفک خود و یارانش قلمداد کرد.

بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند. (آل عمران، ۱۶۹)

**هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما^۹**

این اعلامیه، تنها در حد شعار باقی نماند، بلکه در عمل نیز، فدائیان اسلام، جان بر کف، به اجرای برنامه‌های خود جهت مقابله با بی‌دینی و برخورد با هنجارشکنان پرداختند. این شهادت طلبی، در چند فراز تاریخی مشاهده شده است:

۱. قتل کسروی: همانگونه که پیشتر گفته شد، کسروی به‌وضع گیری‌های ضد دینی خود طرز جمله اهانت به قرآن پیامبر اسلام (ص) بدین اسلام، ائمه طاهرین و ادعای نبوت با تاسیس دین جدیدی به نام «پاکدینی»^{۱۰} «جوسی ملت‌بهرادر جامعه مذهبی ایران به وجود آورده بود. نواب صفوی ابتدا از راه مباحثه و مناظره پیش آمد، اما وقتی دید کسروی رانمی‌توان از راه منطقی و استدلال اصلاح کرد، تصمیم به قتل وی گرفت و این مهم را توسط یاران شهادت طلبش از جمله سید حسین امامی، در ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ عملی نمود. تلاش فراوان

سید حسین امامی جهت قتل کسروی، علی‌رغم حفاظت شدید وی توسط محافظانش و نفوذ به دادگستری [محل قتل کسروی] از جمله اقداماتی است که بر جان بر کف بودن و شهادت طلب بودن نواب و یارانش صحه می‌گذارد.^{۱۱}

۲. قتل عبدالحسین هژیر: عبدالحسین هژیر که ۳۳ خرداد ۱۳۲۷ با رای اعتماد مجلس شورای ملی به نخست‌وزیری رسیده بود، از عواملی بود که مهر مسرپر دنگلیسی هلمه‌شمار می‌آمد از سوی دیگر، یکی از روزنامه‌های آن دوران بانام «بهمین» مدعی شده بود که به موجب اسنادی که به دفتر روزنامه رسیده است، هژیر در کلیسای خیابان قوام السلطنه، غسل تعمید نموده و مسیحی شده است و طبق قوانین اسلامی، کسی که از اسلام برگردد، مشمول حکم «مرتد» خواهد شد. علاوه بر آنکه او در مقابل عیسی مسیح سوگند یاد نمود که اسلام را از ریشه براندازد.^{۱۲}

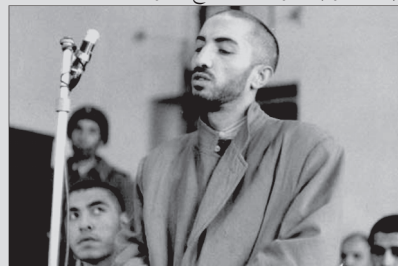
نواب صفوی، جملات و انتقادات شدیدی را متوجه هژیر کرد. هژیر، علاوه بر مشکلاتی که ذکر شد، مسبب اصلی تقلب در انتخابات شانزدهمین دوره مجلس و تبعید آیت‌الله کاشانی به لبنان بود. او در برابر انتقادات فراوان مخالفان خود، به ویژه فدائیان اسلام، بی‌بی‌اعتنایی برخورد کرد. به همین منظور، فدائیان اسلام، زمانی که همه‌راه‌های ممکن برای انجام یک انتخابات آزاد را بسته دیدند، تصمیم گرفتند سید حسین امامی را مأمور قتل هژیر کنند. لذا در ۱۳ آبان ۱۳۲۸، مصادف با دوازدهم محرم که هژیر برای شرکت در مجلس عزاداری به مسجد سپهسالار رفته بود،

توسط سید حسین امامی ترور شد و یک روز بعد در گذشت.^{۱۳} اقدام شهادت طلبانه امامی در حالی ارزش مضاعف پیدا کرد که وی قریب به دو ماه، در صدد ترور هژیر بود^{۱۴} و همواره مترصد وضعی بود تا بتواند هدف خود را عملی سازد.

شهادت سید حسین امامی به عنوان اولین قربانی مبارزات مسلحانه جمعیت فدائیان اسلام، تأثیری ژرف و عمیق بر روحیه شهادت طلبی هم‌زمان وی در تشکیلات فدائیان اسلام گذاشت. فدائیان اسلام از شهادت امامی متألم شده بودند، اما این تألم خاطر از آن جهت بود که امامی توانسته است در راه شهادت، گوی سبقت را از هم‌زمانش بریاید. این مدعا، از انتشار اعلامیه آنان پس از شهادت امامی، کاملاً هویدا است. فدائیان اسلام ضمن اعلام شهادت طلبی باریک‌دستگاه پهلوی را تهدید کردند که در صورت اجرائکردن احکام و دستورات اسلامی، انتقام خون هم‌زمانش از حکومت پهلوی خواهند گرفت. در این اعلامیه بر شهادت طلب بودن خود، تأکید شده است: «هو العزیز... امامی در بستر شهادت آر مید. برای این سعادتش هزاران غبطه... شهادت این عزیز، همه فرزندان اسلام را برای شهادت بی‌تاب کرده و ما هر لحظه منتظریم تا به فرمان خدای منتقم بساط خائنین را در هم بریزیم...»^{۱۵}

۳. قتل رزم‌آرا: هر چند در مورد ترور و قتل حاجی علی رزم‌آرا، نخست‌وزیر شاه، نظرات مختلفی ایراز شده است،^{۱۶} اما هر چه بود، گروه فدائیان اسلام بار شادت تمام مسئولیت این قتل را بر عهده گرفتند.^{۱۷} خلیل طهماسبی صراحتاً به قتل

شهید نواب صفوی در حال دفاع از خود



شهید سیدمجتبی نواب صفوی در حال انتقال به دادگاه



فدائیان اسلام پس از دستگیری



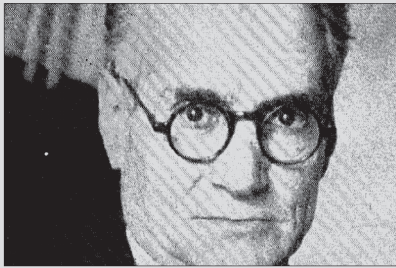
▼ عبدالحمین هزیر



▼ حاجعلی رزم‌آرا



▼ احمد کسروی



رزم‌آرا اعتراف کرد، به گونه‌ای که حتی یکی از وکلای مدافع وی که قصد‌هایی اش را داشت، گفته بود که در مقابل اعترافات صریح طهماسبی، نمی‌توان کاری کرد؛ زیرا وی به اندازه‌ای صریح و بدون ابهام اعتراف کرده که جای هیچ‌گونه اشکالی را برای بازپرس و دادستان باقی نگذاشته است.^{۱۸} وی در اعترافی صریح، اعلام کرد: «... باکی از کشته شدن ندارم. باری این که خداوند متعال در آیه شریفه می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»، پس شما این را مسلم بدانید، کسی که شخصی را تشخیص داد خائن و بدین و مملکت می‌باشد ترس از کشته شدن ندارد...»^{۱۹} و این‌گونه شاخصه شهادت‌طلبی فدائیان اسلام را در مرثی و منظر همگان قرار داد.

شهادت‌طلبانی که شهادت را به آغوش کشیدند

«من... وظیفه دارم که در راه وصول به هدف دینی خود و انجام وظیفه مقدس الهی‌ام پایداری کرده و تا نوشیدن شربت شیرین شهادت، از میدان مبارزه خارج نشوم...» این جملات شهادت‌طلبانه را سیدمجتبی نواب صفوی خطاب به آیت‌الله کاشانی نوشته بود. عشق به شهادت و جان برکفی، در چهره اعضای فدائیان اسلام، کاملاً هویدا بود. از این رو در مواجهه با تهدید رژیم مبنی بر اعدام آنان - چون این اقدام دیکتاتوری پهلوی را شهادت در راه خدا می‌دانستند - با بهجت و رضایت کامل به استقبال این

تهدید رژیم رفتند و به هیچ عنوان از این «مرگ مقدس» نهراسیدند. سیدحسین امامی وقتی در هفدهم آبان ۱۳۲۸ به میدان سپه آورده شد تا به دار آویخته شود، با شعار «لا اله الا الله، الله اکبر» و «زنده باد اسلام» به استقبال مرگ رفت.^{۲۰} از تشبید حسین فردوست که قبل از اعدام شهید امامی در زندان با وی گفت‌وگو کرده بود، می‌نویسد: «... از او [سیدحسین امامی] سؤال کردم، چه کسی به شما دستور داد که هژیر را ترور کنی؟ و ... او گفت: من صریحاً می‌گویم که وظیفه شرعی خود را انجام دادم و از کسی درخواستی ندارم. خوشحالم که این وظیفه را انجام دادم و مجازاتم هر چه باشد که اعدام است، قبول دارم!»^{۲۱} و این‌گونه به استقبال شهادت رفت؛ استقبالی که همراه با شادکامی وصول به معبود لایزال بود. شهید امامی به گونه‌ای از این مرگ مقدس استقبال کرد که در مقابل تزلزل و هراس مأمور اعدام، خود حلقه طناب را به گردن انداخت و در این راه هیچ واهمه‌ای نداشت؛ چرا که به اعتراف یکی از مأموران اعدام: «پس از آنکه جنازه را پایین آوردند، ذره‌ای تغییر در چهره او مشاهده نشد و همه به این نتیجه رسیدند که او نمرده است (!)»^{۲۲}

شهید سیدعبدالحمین واحدی نیز که تا زمان شهادت، به عنوان مرد شماره ۲ جمعیت فدائیان اسلام شناخته می‌شد نیز در حالی که ۲۷ سال از عمرش بیشتر نگذشته بود،

با غیرت دینی خود در برابر تیمور بختیار، رئیس دستگاه مخوف ساواک، ایستاد و به دست همین شخص به شهادت رسید. بی‌گمان سپیده دم ۲۷ دی ماه ۱۳۳۴، نقطه اوج رشادت و شهادت‌طلبی نواب و یارانش بود. هیچ تزلزل و هراسی در چهره آنان دیده نمی‌شد. تنها تقاضای رهبر و پیروان او، انجام غسل شهادت بود. همه افسران و درجه‌داران و افراد لشکر ۲ زرهی که در میدان تیر، شاهد شهادت این رادمردان گذشتہ از جان و فدائیان اسلام بودند، بعدها متفقاً اقرار کردند که از شهادت، شجاعت، دلیری و مردانگی نواب صفوی متحیر شده بودند. آن‌ها می‌گفتند که تا آن روز، هیچ محکوم به اعدامی را ندیده بودند که با آن همه دلیری و بی‌اعتنایی، از مرگ استقبال کند.^{۲۳} شوق و اشتیاق آنان برای رسیدن به معبود، بر شهادت‌طلب بودن فدائیان اسلام صحه می‌گذاشت. شلتوکی، یکی از زندانیان توده‌ای که در نزدیکی سلول نواب صفوی و یارانش، شاهد آخرین لحظات زندگی آنان بوده، این‌گونه شرح می‌دهد که نواب صفوی و دوستانش در آن شب پیوسته قرآن می‌خواندند و مناجات می‌کردند. نواب صفوی آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» را تلاوت می‌کرد و چون مصادف با شب شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) بود، می‌گفت: «خلیلم^{۲۴}، محمدم^{۲۵}، مظفرم^{۲۶}، تعجیل کنید،

▼ فدائیان اسلام در دادگاه



▼ شهید نواب صفوی در دادگاه



▼ شهید سیدمجتبی نواب صفوی پس از دستگیری





در لحظات آخر عمر وقتی او را به میدان تیر می بردند، زیر لب قرآن می خواند و با آرامش، مرگ را استقبال کرد و اجازه نداد هنگام شهادت چشمان او را ببندند و می گفت می خواهم با چشمان باز به حضور فاطمه زهرا (س) شرفیاب شوم.

جله‌ام فاطمه زهرا منتظر ماست... نیمه شب دیدم مأموران به بند زندان وارد شدند و خواستند نواب و دوستانش را به سوی میدان تیر ببرند. نواب از آنان اب خواست تا غسل شهادت کنند. پس از انجام غسل شهادت، آن‌ها مردانه و استوار در حالی که نواب لباس روحانیتی که از مأموران زندان پس گرفته بود، بر تن داشت؛ با شعار «الله اکبر»، روانه میدان تیر شدند... همان مردی را که سال‌ها به او تهمت وابستگی زده بودیم، می دیدم که بر سر آرمناخواهی و اعتقاداتش این گونه از مرگ استقبال می کند...»^{۲۷} نگارنده، حدود چهار سال قبل با خانواده و همراهان شهید نواب صفوی گفتگویی انجام داده‌ام. یکی از مهم‌ترین محورهای پرسش از آنان، چگونگی حالات شهید نواب صفوی در آخرین لحظات عمر بود، که همه پاسخها بر شهادت طلب بودن نواب و پذیرش مرگ مقدس با آغوش باز تأکید داشت. حسن ختام این مقال را با گزیده‌ای از سخنان همسر و یاران نواب صفوی در این مورد، به پایان می‌برم.

۱. نیره‌السادات احتشام رضوی (همسر شهید): سه روز به شهادت ایشان مانده بود... به ملاقات شهید نواب در زندان عشرت‌آباد رفتم... [شهید نواب صفوی] گفتند: «مرگ برای انسان حق است. انسان به طریقه‌های مختلف از این دنیا رحلت می‌کند و می‌میرد، اما کشته شدن در راه خدا بهتر از آن است که انسان به موت طبیعی و در بستر بیماری و امثال آن فوت کند.» سپس با صدای بلند و با شجاعت خاص گفتند: «اگر من بخوام با این پسر، این مرتیکه

محمد رضا سازش کنم، که دیگر جایم اینجا نیست. مرگ با عزت، بهتر از زندگی با ذلت است.»

ایشان قبل از شهادت، روحیه و صلابت خاصی داشتند؛ به طوری که از زندان‌بان‌ها تقاضای آب برای غسل کردند. مأموران رژیم، برای شهید نواب، آب سرد تهیه کردند، اما ایشان قبول نکرد؛ چرا که معتقد بودند در هوای سرد زمستان، اگر با آب سرد غسل کنند، ممکن است به خاطر سردی آب و هوا، رنگ چهره‌شان تغییر کند و دشمن خیال کند ایشان به خاطر مرگ ترسیده است. در هنگام گام برداشتن به سمت میدان تیر، گام‌های باصلابت و محکمی برمی‌داشت. در هنگام اجرای حکم نیز از بسته شدن چشم خویش خودداری کرد.

۲. محمدمهدی عبدخدایی (همراه شهید): وقتی ایشان را در دادگاه اول، به اعدام محکوم کردند، بعد از جلسه محاکمه، سجده شکر به جای آورد و گفت: خدایا از تو سپاسگزارم که درجه والای شهادت را به من عطا کردی. در لحظات آخر عمر وقتی او را به میدان تیر می‌بردند، زیر لب قرآن می‌خواند. حتی یک لحظه لرزش در صدای او هنگام قرآن خواندن وجود نداشت و با آرامش، مرگ را استقبال کرد و اجازه نداد هنگام شهادت چشمان او را ببندند و می‌گفت می‌خواهم با چشمان باز به حضور فاطمه زهرا (س) شرفیاب شوم.

۳. آیت‌الله سیدمحمد لواسانی (همراه شهید): خبر شهادت ایشان را بنده در کربلا از رادیو شنیدم، ولی دوستانی که در آن جا حاضر بودند، از یک توده‌ای نقل می‌کردند که می‌گفت شهید نواب در آن لحظات آخر عمر، ما را تحت تأثیر خود قرار داد؛ چرا که با صلابت و استواری خاص به سمت شهادت قدم برمی‌داشت.

پی‌نوشت‌ها:

۱. برزین، سعید؛ زندگی سیاسی مهندس مهدی بازرگان، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴، ص ۳۳.
۲. به موجب این طرح، از آن پس طلاب و روحانیون باید جهت ملبس شدن به لباس روحانیت، از دولت «تصدیق» بگیرند. هدف رضاخان از اجرای این طرح، دو مسئله بود: اول دولتی ساختن نهاد روحانیت و دیگری نظارت شدید بر فعالیت‌های طلاب و روحانیون.
۳. سازمان پرورش افکار به پیشنهاد «متین دفتری» و به منظور ترویج سزایمانده‌ی شده افکار تجددخواهانه و دین ستیزانه بود. این سازمان هر چند تا سال ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه به فعالیت‌های دین ستیزانه می‌پرداخت، اما با آغاز حکومت محمد رضا شاه، منحل شد. رک: بصیرت منش، حمید؛ علما و رژیم رضا شاه (نظری بر عملکرد سیاسی - فرهنگی روحانیون در سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰)؛ تهران: چاپ و نشر عروج، ۱۳۷۰، صص ۱۰۰ - ۹۹.
۴. امینی، داوود؛ جمعیت فدائیان اسلام و نقش آن در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۴۸.
۵. پیشین، ص ۶۹.
۶. همان، صص ۷۲ - ۷۱.
۷. همان، ص ۶۹.
۸. همان.
۹. خوش‌نیت، سیدحسین؛ سیدمجتبی نواب صفوی، اندیشه‌ها، مبارزات و شهادت او؛ تهران: انتشارات منشور برادری، ۱۳۶۰، ص ۳۳.
۱۰. طبری، احسان؛ آورندگان اندیشه خطا (سیری در احوالات صادق هدایت و احمد کسروی)؛ تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۸، ص ۳۱.
۱۱. مدنی، سیدجلال‌الدین؛ تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱؛ قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۸۱، صص ۳۴۱ - ۳۴۰.
۱۲. امینی، داوود؛ پیشین، صص ۱۶۸ - ۱۶۷.
۱۳. پیشین، ص ۱۷۲.
۱۴. همان، ص ۱۷۳.
۱۵. همان، ص ۱۷۶.
۱۶. در این مورد بنگرید: ترکمان، محمد؛ اسرار قتل رزم‌آرا؛ تهران: مؤسسه خدمائی رسا، ۱۳۷۰.
۱۷. امینی، داوود؛ پیشین، صص ۲۰۶ - ۲۰۴.
۱۸. همان، ص ۲۰۹.
۱۹. همان، صص ۲۱۰ - ۲۰۹.
۲۰. همان، ص ۱۷۳.
۲۱. فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ تهران: اطلاعات، چاپ پنجم، ۱۳۷۱، صص ۱۵۹ - ۱۵۸.
۲۲. مصاحبه با سیدمحمسن امامی [برادر شهید]، رک: حدیث روشن [یادمان پنجاهمین سال شهادت نواب و یارانش، ویژه نامه هفتده نامه یثارات الحسین، دی ماه ۱۳۸۴، ص ۲۳].
۲۳. استاد محمدرضا حکیمی؛ پیشین؛ ص ۵.
۲۴. خلیل طهماسبی.
۲۵. سیدمحمد واحدی.
۲۶. مظفر علی ذوالقدر.
۲۷. امینی، داوود؛ پیشین؛ صص ۳۳۷ - ۳۳۶.